

## نوسان به چپ و راست در ناسیونالیسم (در نقد نظرات رفیق عبدالله مهتدی)

### ایرج آذرین

درک اختلافات در حزب کمونیست ایران بدون یک تبیین تاریخی و مادی از تکامل این حزب مقدور نیست. برای هرکس که مثل من معتقد به صحت تبیینی باشد که گرایش سوسیالیسم کارگری (از کنگره دوم تا کنگره سوم و بعد در سمینارهای کمونیسم کارگری و بعدتر طی مجادلات درونی پلنوم پانزدهم و شانزدهم) از سیر انکشاف و گرایشات حزب کمونیست ایران بدست داده و تدقیق کرده، تقابل گرایشهای مارکسیستی و ناسیونالیستی کرد در این حزب یک واقعیت است. واقعیتی که تحولات اخیر کردستان عراق بنحو اجتناب ناپذیری میباید آنرا برجسته کند. و کرد.

نوشته اخیر رفیق عبدالله مهتدی ("تخطئه انقلاب تحت عنوان مرزبندی با ناسیونالیسم") این تبیین را از اختلافات اخیر قبول ندارد. نوشته اخیر، عمدتاً در قالب پاسخ به انتقادات رفیق منصور حکمت به سه نوشته رفیق مهتدی، دقیقاً از اینکه موضع او را ناسیونالیستی نامیده‌اند بر آشفته است. رفیق مهتدی، اگر چه نمیتواند روایت خود از ماهیت اختلافات را به سیر انکشاف حزب کمونیست و تقابل گرایشهای اصلی آن مرتبط کند، اما بهر حال روایت خود را از اینکه "اختلاف اصلی بر سر چیست؟" بدست میدهد. من در این نوشته میکوشم روایت او را بیازمایم و با بررسی استدلالهای او یکبار دیگر نشان دهم که ماهیت این اختلافات همچنان تقابل مارکسیسم و ناسیونالیسم است.

### ۱ \_ اختلاف اصلی بر سر چیست، روایت اول

آنچه از سه نوشته پیشین رفیق مهتدی مورد انتقاد رفیق حکمت قرار گرفت، چهارچوب ناسیونالیستی نگرش به رویدادهای منطقه، و بخصوص شیوه برخورد به جریانات ناسیونالیست کرد و تطهیر موضعگیری آنها در جنگ خلیج بود. نوشته اخیر رفیق مهتدی با طرح مقولات تازه "جنبش شورایی" و "قیام توده‌ها" در نگاه اول موضع چپ‌تری نسبت به سه نوشته پیشین او دارد، و حتی اکنون ظاهراً از زاویه چپ منتقد نظرات د.س. و رفیق حکمت است.

"تخطئه انقلاب..." دفاع مستقیمی از چهارچوب بحث سه نوشته پیشین نویسنده ندارد، و انتقادات رفیق حکمت به نوشته‌ها عینا برجاست تا جواب بگیرند. پس من از سه نوشته پیشین آغاز نمیکنم، بلکه از "تخطئه انقلاب..." و از همان مقولات جدیدش شروع میکنم تا، با بررسی جایگاه این مقولات در تبیین نویسنده، نشان دهم که "تخطئه انقلاب..." بهبودی در تحلیل نویسنده از رویدادهای منطقه را در بر ندارد.

## مکان جنبش شورایی در بحث رفیق مهتدی

رفیق مهتدی مینویسد:

"وارد نشدن در بحث به اصطلاح جنبش شورایی (در نوشته حکمت) بعنوان مراعات انصاف درمجادله با من ... قلمداد میشود، و حال آنکه عدم طرح آن دقیقا بخاطر لطمه بزرگی است که همین جنبش شورایی به تحلیل رفیق حکمت وارد می آورد" (تخطئه انقلاب، ص ۶)

و نه فقط این، بلکه گویا جنبش شورایی صحت موضعگیری رفیق مهتدی را نیز اثبات میکند. اما چگونه؟ یکی از نکاتی که نوشته رفیق حکمت مورد انتقاد قرار داده بود تفکیک رویدادهای منطقه به دو فاز یا دو مرحله از سوی رفیق مهتدی بود. فاز اول به جنگ ناحق آمریکا با عراق مربوط میشد، و فاز دوم به شروع شورش در شهرهای کردستان. رفیق حکمت نوشته بود که تفکیک این دو فاز یک گسست مصلحتی در تاریخ است که ماهیت امپریالیستی سیاستهای جریانات ناسیونالیست کرد را در رویدادهای منطقه بفراموشی میسپارد و نقش آنها در "جنبش کردستان" را مشروعیت میدهد. در "تخطئه انقلاب..." رفیق مهتدی با طرح جنبش شورایی از اعتبار تفکیک دو مرحله اینگونه دفاع میکند:

"وجود جنبش شورایی بلافاصله بمعنای وجود "یک مرحله متفاوت، یک مرحله دیگر" در تحولات عراق است که نباید بحساب امپریالیسم آمریکا گذاشته شود. و این اساس حرف من در برخورد به تحولات عراق است. بنابراین این پرسش بار دیگر موضوعیت پیدا میکند که: آیا این جنبش توده‌ای، منجمله با شوراهایش، "مرحله کاملا متفاوتی" هست، یا اینکه قائل شدن به چنین تفکیکی یک گسست مصلحتی در تاریخ است..." (همانجا، ص ۶ و ۷)

اما مساله بر سر نفس تفکیک رویدادها به دو فاز و دو مرحله نبود (و این در همان نوشته رفیق حکمت تصریح شده). مساله بر سر استفاده‌ای بود که از تفکیک فازها در تحلیل رفیق مهتدی شده بود. انتقاد به این بود و هست که با بحث دو فاز تمام عملکرد احزاب ناسیونالیست کرد در تأیید سیاست امپریالیستی و جنگ آمریکا، امری مربوط به فاز منسوخ شده اول اعلام میشد، که پشتیبانی و همبستگی با کلیه احزاب ناسیونالیست کرد (وحتی نه فقط اتحادیه میهنی) لازم میشد، و بعد هم که با شکست "جنبش کردستان" و فاجعه آوارگی درجه‌ای انتقاد به این احزاب ممکن شناخته شد، تنها به توهم آنها به آمریکا در امر ملت کرد، یعنی به عملکرد فاز دوم، انتقاد شود، و اشاره‌ای به سیاست مخرب اینها در حمایت از آمریکا در جنگ خلیج ضرورتی پیدا نکند.

پس گیریم اینطور باشد، یعنی بنا به وقوع جنبش شورایی تفکیک رویدادهای منطقه به دو مرحله و دو فاز معنبر شده باشد، اما این چه ربطی به موضع قطعنامه‌های پیشنهادی رفیق مهتدی دارد؟ "آنطور که بعدتر و با فاکت‌های مسلم نشان داده شد... مفاهیم جدید، گرایشهای جدید، و نیروهای اجتماعی جدیدی" با این جنبش به صحنه آمدند(همانجا، ص ۵)، و "بین حرکت و ابتکارات کارگری و توده‌ای با سیاست و روش بورژوازی و "حکومت گرانه" و از بالای سازمانها (ی ناسیونالیست کرد) اصطکاک ایجاد شد و این سازمانها... در مقابل

آنها ایستادند و منجمله از رادیوشان شوراها را مالیده اعلام کردند." (همانجا، ص ۸) اگر بپذیریم که عروج این نیروی جدید در کردستان عراق معادله تازه‌ای را نسبت به "فاز اول" ایجاد میکند، آنگاه موضع حمایت آمیز قطعنامه‌های رفیق مهتدی از نیروهای ناسیونالیست کرد دیگر ابا قابل درک نیست و یک "طرفین وسطین" است.

اگر جنبش شورایی و نیروهای جدید خصلت مرحله دوم را تشکیل میدهند، در چنین مرحله و چنین جنبشی، نه فقط "رابطه کم و بیش فشرده، ابراز همدردی و پشتیبانی، توضیح مواضع خودمان" در قبال نیروهای ناسیونالیست کرد پشت کردن به این مرحله و این جنبش است، بلکه حتی انتقاداتی نظیر "نه قادر و نه مایل است به توده‌های مردم اتکا کند" و "برخورد با توده‌ها بعنوان سیاهی لشگر و برگی برای معامله" نیز در مورد نیروهایی که یکسره در تضاد با این جنبش قرار دارند و میخواهند شوراها را بمالانند، توهم پراکنی در مورد ماهیت آنها محسوب میشود، نه انتقادی از چپ و به آنها.

بنابراین روشن است چرا "وارد نشدن در بحث به اصطلاح جنبش شورایی بعنوان مراعات انصاف در مجادله با من (مهتدی)، که طبعا موقع نوشتن قطعنامه‌ها کوچکترین اطلاعی از آن نداشتم، قلمداد میشود." و اگر رفیق مهتدی متاسفانه امروز هم متوجه نیست که مواضعی که او در قطعنامه‌ها و مقاله کارگر امروز گرفته با جنبش شورایی مورد استنادش در تناقض است، به این دلیل است که جنبش شورایی جایگاه دیگری در تحلیل او دارد، والان خواهیم دید چه جایگاهی.

"نفس وجود جنبش شورایی در خلال حرکت و جنبش توده‌ها، اولاً گواهی بر انقلابی بودن و مترقی بودن این حرکت مردم و ثانیاً گواهی بر وقوع یک قیام توده‌ای است. چرا که مردم در خلال یک عصیان پرو آمریکائی که توسط کنترهای کرد تحریک شده بود که شوراها را درست نکردند." (همانجا، ص ۶)

این نقل قول مکان واقعی جنبش شورایی را در تحلیل رفیق مهتدی روشن میکند: اولاً نفس وجود جنبش شورایی "در خلال حرکت و جنبش توده‌ها" در بهترین حالت میتواند گواه انقلابی بودن و مترقی بودن همان جریان باشد که شوراها را راه انداخته، نه گواه مترقی بودن تمامیت جنبشی که این شوراها در خلال آن ایجاد شده‌اند (فکر نمیکنم یادآوری نمونه تاریخی لازم باشد). ثانیاً، و مهمتر برای یک کارگر کمونیست قاعدتاً آنچه قیامی را عزیز میکند اینست که پیشروی طبقاتی او را، مثلاً در شکل ایجاد و تحکیم شوراها، میسر میسازد. یا شاید بتوان اینطور گفت که برای کارگر کمونیست قیام وسیله است، و پیشروی طبقاتی، مثلاً شوراها، هدف. اما نزد رفیق مهتدی این رابطه وارونه است. "هدف" حی و حاضر است و ما میتوانستیم بحث خود را راجع به خصوصیات جنبش شورائی، دستاوردهای آن، کمبودها و نواقص آن، دنبال کنیم. اما رفیق مهتدی یکباره این بحث را رها میکند. چرا که جنبش شورائی در بحث او به این علت وارد شده است که "وقوع قیام توده‌ای" را گواهی میدهد. این وارونگی تصادفی نیست، ساختاری است. در تحلیل رفیق مهتدی از رویدادهای کردستان عراق، نه جنبش شورایی، بلکه "قیام توده‌ها" و "یک جنبش اصیل توده‌ای" است که محوری است. این را رفیق مهتدی پنهان نمیکند.

واقعیت این است که رفیق مهتدی هنگام نوشتن قطعنامه‌ها و مقاله کارگر امروز از وقوع جنبش شورایی نه اطلاع داشت و نه احتمال آنرا میداد، که این فی نفسه ابا ایرادی ندارد. اما واقعیت در عین حال این است که قطعنامه‌ها و مقاله مزبور، حتی پس از شکست و آوارگی، از یک خیزش و قیام علی‌العموم صحبت میکنند، قیام برحقی که ناشی از "فوران نارضایتی عمیق مردم از سالها ستمگری و جنایت رژیم عراق" است، جنبش و قیامی که در عین حال احزاب ناسیونالیست در رهبری آن قرار دارند. (تنها بافرض رهبری این احزاب بر جنبش است که رفیق مهتدی لازم میبیند بنویسد: این جنبش توده‌ای را باید از احزاب ناسیونالیست سنتی در رهبری

آن تفکیک کرد. "قطعنامه دوم)

بگذارید همینجا تاکید کنم (در واقع در قطعنامه‌ها و مقاله تان تاکید کرده بودید) که حتی اگر قیام مورد بحث قادر نمیشد این اشکال سازمان‌یابی را هم بخود بگیرد، اگر شوراها و شعارهای چپ را هم به آن ترتیب از

خود بروز نمیداد، کماکان بعنوان بپاخاستن مردمی تحت ستم علیه استبداد و بی‌حقوقی، بعنوان اعتراض توده کارگر و زحمتکش به شرایط زندگی‌شان و عرض اندامشان در مقابل وضع موجود، قابل پشتیبانی بود" (همانجا ص ۸)

جان کلام اینجاست. در تحلیل رفیق مهتدی بحث بر سر قیام توده‌ای و اصیل و مردمی است، نه جنبش شورایی. "موضوع اصلی مورد اختلاف اینست که آیا مشخصا در کردستان عراق قیامی روی داده است یا نه... آیا این یک انقلاب بود، یک قیام مردمی بود... من حرکت و جنبش مردم در کردستان عراق در دور اخیر را یک جنبش توده‌ای اصیل، یک قیام عادلانه و برحق میدانم." (ص ۲ و ۳ و ۴) پس بهتر بود به همان قیام میپرداخت، و پای جنبش شورایی را بیخود به میان نمیکشید. من در ادامه به مساله قیام و انقلاب میپردازم، اما اول مکان جنبش شورایی را نزد رفیق مهتدی جمع بندی کنیم:

۱ - اگر چه رفیق مهتدی "نیروهای جدید، اشکال جدید" و جنبش شورایی را اکنون توجیه کننده فاز بندی خود معرفی میکند، اما حتی اگر اینها روی نمیداد، در واقع حتی وقتی نمیدانست که اینها روی داده و کلا نمیدانست چه چیز دارد روی میدهد، تحلیلا به فاز بندی قائل بوده است. اما حالا هیچ دفاعی در همان چارچوب تحلیلی از موضع خود ندارد.

۲ - پرداختن به جنبش شورایی در نوشته اخیر رفیق مهتدی نه به سبب ارزش فی نفسه جنبش شورایی در بحثی است که عرضه میکند، بلکه صرفا به این دلیل است که در یک استنتاج منطقی وارونه، وقوع یک "قیام اصیل توده‌ای" را نتیجه بگیرد.

۳ - به این ترتیب وارد کردن مقوله جنبش شورایی در نوشته اخیر او، نسبت به نوشته‌های پیشین هیچ موضع و تحلیل چپ تری بدست نداده است.

### چند ملاحظه عمومی در مورد مساله قیام و توده‌ها و انقلاب و...

رفیق مهتدی ادعا میکند که ما پدیده قیام و جنبش توده‌ها را ندیده گرفته‌ایم. اینطور نیست. از جمله، در همان مقاله من در کارگر امروز (نقش ناسیونالیسم در تراژدی کرد) به این مساله پرداخته‌ام. رفیق مهتدی جمع‌بندی بخش اول مقاله مرا، انگار که "خلاصه کنیم" تمام مقاله است، نقل میکند، و بخشهای دیگر مقاله را، که از قضا به ارزیابی از "جنبش توده‌ها" و ارائه بدیل سوسیالیستی اختصاص دارد، نادیده میگیرد. تذکر این نکته از اینروست که بگویم که، بر خلاف رفیق مهتدی که لفظ کلی "قیام مردمی" و "جنبش اصیل توده‌ای" را در قابل این رویدادها تکرار میکند، من بهر حال ارزیابی‌ای از رویدادهای اخیر کردستان عراق، شامل "جنبش توده‌ای" بدست داده‌ام. ارزیابی‌ای که رفیق مهتدی قطعا با آن موافق نیست، ولی شرط پیشرفت مناظره اینست که او زحمت بکشد و مخالفت خود را مدلل کند. نکاتی که در ادامه ذکر میکنم تقریبا به تمامی در "تراژدی کرد"، به اجمال یا به تفصیل بیشتر، مورد اشاره قرار گرفته.

۱) نخستین چیزی که در رابطه با مقولات "قیام" و "انقلاب" و نظایر آنها در نوشته‌های مورد بحث رفیق مهتدی، بخصوص در "تخطئه انقلاب..."، چشمگیر است، اینست که رفیق هیچ اشاره‌ای به محتوای اجتماعی و طبقاتی مشخص این مقولات ندارد، بلکه آنها را همچون فتیله‌های مقدسی، غالباً همراه با پسوندی چون "توده‌ها" و "اصیل" بکار میبرد. این آشکارا یک سیر قهرقرائی است که ذهنیت غالب بر چپ ایران پیش از سال ۵۷ را بخاطر میآورد. جنبشهای اجتماعی، حرکت‌های طبقاتی، افق معین، و نظایر اینها، مقولاتی است که هر فعال حزب کمونیست ایران ظاهراً باید از آنها برای تبیین رویدادهای اجتماعی، منجمله و بخصوص جنبش‌های توده‌ای و انقلابات، سود بجوید. رفیق مهتدی از همه این مفاهیم و مقولات به همان تقابل "توده‌ها" و "رهبری" عقب نشسته. به مساله "توده‌ها" در تقابل با "رهبری" جداگانه میپردازم، ولی اول این نکته را بگویم که اگر تکرار مدام "آیا این قیام نبود؟ قبول ندارید انقلاب شد؟" هر کس را مرعوب کند، نمیتواند مارکسیستی را مرعوب کند که بچشم خود انقلاب ۵۷ ایران و چند سال بعدش را دیده است.

۲) در نوشته‌های اخیر، نحوه استفاده رفیق مهتدی از مقوله "قیام" و "انقلاب" پیش از آنکه به رویدادهای مشخص کردستان عراق ناظر باشد، حاکی از یک متدولوژی مشخص هستند. نفس این مفروضات متدولوژیک نادرست‌اند. من قصد تکرار استدلالات مارکسیسم انقلابی در برابر چپ سنتی‌ای که مقهور "انقلابیگری" اسلامیون بود را در اینجا ندارم، جنبه کلی‌تری را اندکی توضیح میدهم.

اگر بتوان در رویدادهای اجتماعی قرن هیجده و نوزده ترقیخواهی و پیشرفت تاریخی را یکسره با قیام و انقلاب، علی‌الاطلاق، یکسان دانست، برای جهان معاصر دیگر این کاربرد ابداع مجاز نیست. (فعلاً از این نکته بگذریم که مارکس و انگلس صراحتاً قیامهای ارتجاعی و خیزشهای ارتجاعی توده‌ها را در قرن نوزده و پیشتر را بازشناخته‌اند.) تمام تاریخ قرن بیستم، بخصوص چهل سال اخیر، نشان دهنده سیال شدن محتوای مقولات انقلاب، قیام، چپ، اپوزیسیون، و نظایر اینهاست. این مساله در مورد مقولات سیاسی معکوس قیام و انقلاب نیز عیناً صدق میکند. روزگاری بود که "محافظه‌کار" همان معنای کلمه‌اش را داشت، یعنی گرایش که از نظم و ترتیبات موجود در جامعه حراست میکند. "ارتجاعی" نیروئی بود که، مطابق معنای کلمه، خواهان اعاده وضعیت و انتظام و پیشین جامعه بود. امروز تاجر محافظه‌کار ساختار اقتصادی و قشر بندی اشراف و بورژوازی بریتانیا را دگرگون میکند، و پینوشه ارتجاعی نه فقط ترتیبات اقتصادی پیشین را اعاده نمیکند، بلکه نوآوری اقتصادی میکند. به همین سیاق، در اروپای شرقی برای خصوصی کردن صنایع و گسترش بازار "انقلاب" میشود. دست راستی‌های کنتررا و یونیتا نیز با ارتش توده‌ای و قیام تداعی میشوند.

علت این تغییر محتوا و اغتشاش در این مفاهیم تنها دست‌اندازی و سوء استفاده نیروهای بورژوا نیست، ناشی از توطئه و "رویزیون" نیست، بلکه در تحلیل نهائی ناشی از انکشاف اقتصاد سرمایه‌داری در این قرن است. عروج امپریالیسم و مقابل نیروهای تاریخا ارتجاعی با نفوذ امپریالیسم در کشورهای جهان سوم، شکل‌گیری مدل‌های جهانشمول انباشت سرمایه و سرمایه‌داری دولتی، که در تقابل اجتماعی و جنگ گرم و سرد با یکدیگر قرار میگیرند، و در دهه هشتاد انقلاب سوم صنعتی و گشوده شدن افق‌های تازه‌ای برای انباشت سرمایه در غرب، از جمله مبانی مهم این استحاله و سیال شدن مقولات سیاسی بوده‌اند. مقولات سیاسی‌ای که خود حاصل انتزاع از دوره دیگری از تاریخ هستند.

"قیام" یا "انقلاب" رفیق مهتدی، تا محتوای اجتماعی و طبقاتی آنرا نشکافته و نشان نداده، بخودی خود هیچ چیز مثبتی را به خواننده مارکسیست نمی‌قبولاند. "قیام شد، قیام شد" هنوز هیچ چیز راجع به روندهایی که منجر به این قیام شد، و بنابراین راجع به اینکه این قیام یا انقلاب به کجا منتهی خواهد شد به کسی نمیدهد.

اما نزد رفیق مهتدی این الفاظ بناست خود خاصیت جادویی داشته باشند. آفتاب آمد دلیل آفتاب. این در بهترین حالت کیش تقدیس قیام و انقلاب است، که گرچه ممکن است (و فقط ممکن است) واقعا هم کیشی انقلابی باشد، اما قطعا مارکسیستی و سوسیالیستی نیست.

۳) اما تفکیک توده‌ها و رهبری. اینجا فقط به جنبه متدولوژیک مساله اشاره میکنم، و در ادامه مطلب به مورد مشخص کردستان عراق میپردازم.

بکار بردن "توده‌ها" در تحلیل اجتماعی بدون توجه دادن به ترکیب طبقاتی آن مارکسیستی نیست. (آیا باید همه آنچه را در جدال با پوپولیستها گفتیم تکرار کنیم؟) اما از این گذشته، "توده‌ها"، و توده‌های کارگر، در خلاء زندگی نمیکنند. بهر حال تبیینی از علت موقعیت فرودست خود و راه برون رفت از آن دارند. این تبیین‌ها تصادفی و دلخواه و فردی نیستند، و حتی وقتی ظاهرا چنین جلوه میکنند، تماما در متن تبیین‌های مکاتب و جنبشهای اجتماعی اصلی حاکم در هر دوره قرار میگیرند. جنبش بدون تبیین، جنبش بدون رهبری نداریم. افق اجتماعی، تبیین‌های نظری در باره جهان و جامعه، تئوری، ادبیات و هنر، معیارهای اخلاقی، احزاب و سازمانهای سیاسی، شروط وجود یک جنبش اجتماعی است. ممکن است جنبشی فاقد افق تدقیق شده باشد، ممکنست سازمانهای سیاسی این جنبش ضعیف و نقش آنها زیر سوال باشد، اما همه اینها نشانه نابالغی یا کهولت، نشانه ضعف آن جنبش اجتماعی است. هر جنبش اجتماعی در ضعیفترین حالت نیز درجه ای از این مولفه‌ها را در خود دارد.

تنها به سبب سلطه واقعی این افقها بر ذهن و جنبش همین "توده‌ها" ست که احزاب صاحب این افق امکان قرار گرفتن در رهبری "جنبش توده‌ها" را میابند. هر حزب سیاسی، هر رهبری، تنها یک جزء یک جنبش اجتماعی است. و پیش از آنکه بتوان از تقابل رهبری و توده‌ها سخن گفت، نخست باید وحدت آنها در یک جنبش را مورد نظر قرار داد.

تفکیک توده‌ها و رهبری در یک جنبش فی نفسه کار غلطی نیست و یک سطح از واقعیت است. اما تائید توده‌ها و تکذیب رهبری‌شان، بمعنای آنست که کل آن جنبش مورد علاقه و تائید شماست، اما رهبری‌اش کمبود دارد، شایستگی مقامش را از دست داده، به اهدافش خیانت کرده، و قس علیهذا. مارکسیستها انقلاب کارگری ۱۹۲۱ در آلمان را بعنوان یک انقلاب کمونیستی میشناسند و از آن دفاع میکنند، در عین اینکه حزب کمونیست آلمان را حزبی ضعیف و بی تجربه و خطاکار ارزیابی میکنند. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر جهانی است، حال آنکه انترناسیونال دوم که رهبری این جنبش را داشت کمبودهای اساسی داشت و سرانجام با خیانت رهبرانش تمام این جنبش را عقیم کرد. موارد تاریخی را میتوان همچنان ذکر کرد. منظورم از این مثالها روشن کردن این امر است که تائید یک جنبش علیرغم اشتباه یا حتی خیانت رهبری، از نظر مارکسیستها وقتی درست است که بدوا ماهیت ترقیخواهانه خود جنبش مورد تائید باشد.

در جنبش فاشیسم، در حرکت بنیادگرایی اسلامی، در همه جریانات ضد کمونیستی تاریخ نیز "توده‌ها" را همان مردم تحت ستم و زحمتکشان تشکیل میدهند. روی آوری و شرکت وسیع کارگران و زحمتکشان در حرکتی که با منافع آنها ضدیت دارد، شناخت مارکسیستی از ماهیت آنها را تغییر نمیدهد و قضاوت هیچ انقلابی دلسوز به حال توده‌ها را نباید درباره محتوای اجتماعی این جریانات تغییر دهد. نجات این توده‌ها نیز نه با تائید هر جنبش آنها و تکذیب رهبری مربوطه، بلکه با جلب کردن آنها به جنبش اجتماعی آلترناتیوی میسر میشود.

اگر شرکت توده‌های تحت ستم در یک جنبش اولین و آخرین معیار تعیین ماهیت آن جنبش باشد، آنگاه حتی

در حرکت حزب الله عراق نیز با کنار گذاشتن رهبری مجلس اعلیٰ اسلامی تنها "توده‌ها" باقی میمانند و میشود آنرا بعنوان "قیام مردم جنوب عراق" تأیید کرد. این نتیجه‌ای است که متاسفانه رفیق مهتدی میگیرد (قطعنامه اول، مقاله کارگر امروز، و "تخطئه انقلاب..." از جمله در ص ۱۴) آیا صرفاً پیروی از فرمول "تفکیک توده‌ها و رهبری" رفیق مهتدی را به چنین موضعی سوق داده است؟

۴) از این بخش نتیجه بگیریم. اختلاف ما و رفیق مهتدی نمیتواند بر سر این باشد که آیا قیام شد یا خیر. قابل دفاع بودن این قیام را هم "توده‌ای" بودن آن ثابت نمیکند. مساله ارزیابی از ماهیت حرکتی است که در کردستان عراق براه افتاد و منجر به "قیام توده‌ای" شد. پس به بررسی مشخص قیام و جنبش کردستان عراق پردازیم.

### جنبش ناسیونالیستی ۱۹۹۱ در کردستان عراق

۱) واقعیت این است که رفیق مهتدی خود از معیار "قیام توده‌ای" و "حقانیت حرکت توده‌ای علیرغم رهبری" به حقانیت دفاع از جنبش اخیر کردستان عراق نرسیده، اینها فرمولبندیهایی است تا در بحث با ما تحلیل و موضعگیری او را به مارکسیسم نزدیک کند.

رفیق مهتدی تاریخ نویسی نیست که اکنون پس از وقوع واقعه در صدد تعیین ماهیت رویدادهای ماضی باشد. او مثل یک آدم سیاسی در ابتدای شروع روندهایی که بعدها به شورش کردستان عراق منجر شد این مواضع را اتخاذ کرد. او پیشاپیش از حرکتی دفاع کرد که در ادامه اش منجر به شورش و قیام شد.

"من حرکت و جنبش مردم در کردستان عراق در دوره اخیر را یک جنبش توده‌ای اصیل، یک قیام عادلانه و برحق میدانم که علیه دیکتاتوری و ستم و بی حقوقی، علیه شکنجه و اعدام و کوچ اجباری و بمباران شیمیائی صورت گرفت." (تخطئه انقلاب... ص ۴)

لازم نیست آدم کمونیست باشد، هیچ آدم با اخلاق متوسطی در عادلانه بودن بپاخاستن مردم علیه ستم و تحقیر شکی ندارد. اما کمونیستی که از ابراز همبستگی عاطفی باید فراتر رود و راه نجات از ستم را نیز نشان دهد نمیتواند به تکرار عادلانه بودن امیال و مطالبه ستمکشان اکتفا کند، بلکه وظیفه دارد خصلت جنبشهای آنان، و به این ترتیب آتیه و سرانجام تلاشهای آنها را نیز باز شناسد.

از نقل قولهای فوق هم پیدا است که رفیق مهتدی علت حقانیت این قیام را وجود دیکتاتوری و ستم ملی بر مردم کرد میدانند. (بیان دراماتیک این ستم چیزی به پلمیک نمیفزاید و حساسیت بیشتری را نزد گوینده نشان نمیدهد). به عبارت دقیقتر، رفیق مهتدی علت حقانیت جنبش اخیر کردستان را در این میدانند که این جنبش علیه ستم ملی بوده است. این هسته اصلی شیوه برخورد رفیق مهتدی به جنبش اخیر کردستان است. واقعیت ستم ملی، حقانیت جنبش ملی را نتیجه میدهد، و حقانیت جنبش ملی چنان تام و تمام است که شما هر عامل منفی دیگری در این جنبش پیدا کنید، تحت الشعاع این حقانیت قرار میگیرد.

از همین رو رفیق مهتدی لازم ندیده است که تحلیلی از تاثیرات این جنبش در سطح منطقه و بین المللی را حتی مورد بحث قرار دهد. لازم ندیده که بر چشم اندازی که پیروزی این جنبش برای اتحاد کارگران کرد و عرب داشت مکشی کند. لازم ندیده که معنای پیروزی جنبش اخیر را از زاویه منافع طبقه کارگر در کردستان عراق بیازماید. و از همه مهمتر لازم ندیده که این جنبش را از زاویه جنبش جهانی طبقه کارگر و منافع آن بررسی

کند. اینها همه مسائلی است که در جزوه منصور حکمت و مقاله من به اختصار یا تفصیل به آن پرداخته شده.

رفیق مهتدی در برابر همه این مباحث، تنها یک پرسش را از منتقد این جنبش تکرار میکند: یعنی این مردم نباید علیه ستم ملی ای که بر آنها میشود قیام میکردند؟! در واقع مفروضات مستتر در این سوال چیزی جز این نیست که اگر حق ملی مردم کرد در تضاد با مصالح جنبش‌های مترقی دیگر قرار بگیرد، مردم کرد باید حق ملی خود را تعقیب کنند. این موضعی است که ناسیونالیست‌های کرد در رویدادهای اخیر به صراحت داشتند، و رفیق مهتدی ساکت از کنارش میگذرد.

در برابر چنین موضعی، یک کمونیست باید به صدای بلند اعلام کند که منافع طبقه کارگر بالاتر از منافع هر جنبش مترقی و دمکراتیک دیگری قرار دارد، و چنانچه تضاد منافی بین آنها بوجود آید، بیشک باید مصالح جنبشهای دیگر را فدای امر بین‌المللی کارگران نمود. این تضاد برای یک کمونیست یک تضاد صوری است، چرا که در واقع آنچه جنبش اجتماعی دیگر را مترقی میسازد، دقیقا این مساله است که تا چه حد مبارزه سوسیالیستی کارگران را تسهیل میکند. یک کمونیست به این قائل است که سوسیالیسم واقعا تنها راه نجات همه بشریت است. مصلحت سوسیالیسم را بالاتر از مصلحت‌های جنبشهای غیر سوسیالیستی قرار دادن، عین وفاداری به نجات ستمکشان از همه انواع ستم است.

۲) من جنبش ۱۹۹۱ کردستان عراق را یک جنبش ناسیونالیستی میدانم. تحلیل من از این جنبش در مقاله "تراژدی کرد" منعکس است. اینجا میخواهم این نکته را تاکید کنم که جنبش ناسیونالیستی الزاما بمعنای جنبشی برای دستیابی به برابری ملی، یعنی جنبشی با یک خواست دمکراتیک نیست. ناسیونالیسم یک مکتب سیاسی است، مثل محافظه کاری، مثل لیبرالیسم. ناسیونالیسم هم مثل این مکاتب نوعی ترتیبات اقتصادی، سیاسی، روابط بین‌المللی، و غیره را مد نظر دارد. تفاوتش با مکاتب دیگر این است که تبیین خود از جهان و انتظام مطلوب خود را بر محور "ملت من" فرموله میکند، و مدعی است که تمام احاد ملت در منفعت واحدی شریکند. احزاب دمکرات مسیحی نیز تبیین خود را از جهان و جامعه بر مبنای ارزشهای مسیحیت عرضه میکنند، اما هیچکس دچار این پندار نمیشود که جریان دمکرات مسیحی نماینده منافع همه مومنین به عیسی است. در مورد حزب ناسیونالیست اسکاتلند نیز حتی هیچ اسکاتلندی دچار این خیال نمیشود که این حزب منافع مشترکی نزد همه اسکاتلندی‌ها را نمایندگی میکند. اما در کشورهای جهان سوم، در کشورهایی که ستم ملی یک واقعیت است، احزاب ناسیونالیست این وجه نمایندگی منافع تمام ملت را بخود میگیرند. اینکه کدام منافع جهانی باعث شده تا دولتها و دستگاههای تبلیغاتی بورژوازی جهانی نیز این پندار را دامن بزنند خارج از بحث فعلی است. آنچه لازم به تاکید است این است که حتی اگر در ابتدای این قرن احزاب ناسیونالیست کشورهای تحت سلطه برای دوره ای در مبارزه برای رفع ستم ملی داخل شده و آنرا رهبری کردند، در دنیای ما دیگر این صادق نیست. همانطور که این واقعیت که روزگاری بورژوازی در مبارزه علیه فئودالیسم واقعا پرچمدار دمکراسی شد امروز هیچکس را راجع به ماهیت احزاب بورژوا لیبرال گیج نمیکند. من پیشتر اهمیت سیاسی تفکیک جنبشهای ناسیونالیستی از مبارزه علیه ستم ملی را در باره رویدادهای جمهوریهای شوروی بررسی کرده ام ("طبقه کارگر در برابر پرسترویکا و جنبش‌های ناسیونالیستی"). اینجا میخواستم این مساله را نتیجه بگیرم که این واقعیت که مردم کردستان تحت سرکوب و ستم ملی قرار دارند و بپاخاستن آنها واکنشی به این ستم است، ابدا مجوزی برای حقانیت اهداف و افق ناسیونالیسم کرد بدست کسی نمیدهد، بلکه بر عکس، عملا ضدیت ناسیونالیسم کرد با منافع و خواستهای کارگران و زحمتکشان کرد را برجسته کرد.

"بدیهی است که اگر توده مردم کردستان در رویدادهای اخیر سر به شورش برداشتند به سبب انطباق منافعشان با اهداف سیاسی جریانات ناسیونالیست نبود، بلکه عکس العمل موجهی بود نسبت به موقعیت تحت ستمی که در



آن قرار دارند. موقعیت فرودست مردم کرد البته باید از سمپاتی هر جنبش عادلانه‌ای برخوردار باشد، و سرکوب این مردم، تحت هر بهانه‌ای، محکوم است. اما نفرت از عاملین مستقیم کشتار و آوارگی مردم کرد نباید به چشم فروبستن بر خصلت سیاسی این حرکت منجر شود. انگیزه شریف و برحق کارگران و مردم تحت ستم کرد بطور اتوماتیک این حرکت معین را مترقی نمی‌کند. بلکه باید به خصلت سیاسی ابژکتیو این حرکت توجه کرد. واقعیت اینست که کارگران و زحمتکشان کرد با انگیزه برحق خود، در خدمت حرکتی برای اهداف ناسونالیستهای کرد درآمدند، حرکتی که نه فقط با اهداف و آرمانهای طبقاتی کارگران کرد در تضاد بود، بلکه حتی برای احقاق حقوق ملی نیز نبود." (تراژدی کرد)

۳) بنظر من موضعگیری رفیق مهتدی ناشی از اشتباه متدولوژیک نیست، ناشی از اشتباه نظری و تفکیک نکردن ناسیونالیسم از مبارزه علیه ستم ملی نیست. اما برای مدلل کردن موضع خود، موضعی که از نظر مارکسیستی ایدا منسجم نیست، رفیق مهتدی مرتکب لغزشهای متدولوژیک و منطقی متعددی میشود. اینجا صرفا به برخی از آنها اشاره میکنم.

قرار بود رفیق مهتدی ماهیت مترقی جنبش اخیر را مدلل کند. اما دیدم که هم در قطعه‌نامه‌ها و هم در "تخطئه انقلاب..." تنها استدلالی که عرضه میشود اینست که ستم ملی بر مردم کرد یک واقعیت است. در مقابل چنین استدلالی باید گفت که وجود ستم ملی تنها فاکتور تعیین‌کننده ماهیت یک جنبش و قیامی که علیه آن صورت می‌گیرد نیست. جنبش کردستان تنها به این دلیل واقع نشد که ستم ملی بر کردها وجود دارد. نگفته پیداست که ستم ملی همیشه وجود داشته، اما تنها در مقاطع معینی علیه آن قیام و انقلاب صورت می‌گیرد. نمیتوان از وجود سرکوب فورا قیام را نتیجه گرفت. قیام و انقلاب پدیده‌های ابژکتیو هستند. نمیتوان هر روز قیام و انقلاب را به میل خود برپا کرد، اینها نتیجه انکشاف روندهایی هستند که مستقل از وقوف انسانهای شرکت‌کننده در آن، مستقلا قابل مطالعه و قابل شناخت اند. این را نه فقط مارکسیسم که علوم سیاسی بورژوازی نیز به رسمیت میشناسد. بنابراین، با یادآوری موقعیت تحت ستم (و من اضافه میکنم: تحت استثمار) زحمتکشان کرد هنوز به شناخت ماهیت جنبش اخیر نزدیک نشده ایم، بلکه باید روندها و مولفه‌های مشخصی را شناخت که باعث شد، برزمینه وجود ستم و استثمار، شورش اخیر صورت گیرد.

رفیق مهتدی برای شناخت ماهیت جنبش اخیر کردستان عراق به بررسی انکشاف هیچ روند و مولفه‌ای نپردازد. او تنها این نکته اظهر من‌الشمس را میداند که قیام از لحاظ نظامی شرائطی دارد، پس: "... شرائط خیزش توده‌های مردم در عراق بر اثر شکست در جنگ با آمریکا و متحدین آن و گسیختگی ارتش عراق فراهم شد." (نقل به معنی از هر چهار نوشته) و پیشاپیش به منتقدینی که، گویا به سبب روحیه‌ای ورزشکاری، این را نمی‌پسندند پاسخ میدهد که این البته قیام توده‌ها را لکه‌دار نمیکند.

اما انتقاد ما این نبود. من اینجا لزومی نمی‌بینم که انکشاف روندهایی که با جنگ آمریکا در خلیج منجر به شورش کردستان عراق شد را بازگو کنم. هم در نقد منصور حکمت به نوشته‌های مهتدی، و هم در مقاله من در کارگر امروز به این مساله پرداخته شده. مشخصا مقاله من به این توجه داده بود که جنبش اخیر کردستان عراق، به یمن عملکرد احزاب ناسیونالیست کرد، از لحاظ بین‌المللی و منطقه‌ای در راستای تحکیم سیاستهای راست و ضد کارگری و ضد سوسیالیستی آمریکا در جهان پس از جنگ سرد قرار گرفت. من به این توجه داده‌ام که چنین جنبشی نمیتواند با منافع کارگران و زحمتکشان کرد سازگار باشد.

شرکت توده‌ها، انگیزه‌های آنها، بخودی خود ماهیت این حرکت را تعیین نمیکند. قیام و انقلاب، همانطور که بالاتر گفتم، پدیده‌هایی ابژکتیو هستند. سوال بسادگی اینست که "قیام توده‌ای" رفیق مهتدی نتیجه گسترش

خودآگاهی و سازمانیابی کدام جنبش، با کدام مفروضات، کدام افق و کدام انتظارات و اهداف بوده است؟

پاسخ رفیق مهتدی به این سوال نمیتواند "جنبش شورایی" باشد. من پائینتر باز به جنبش شورایی و مکان آن در رویدادهای اخیر باز خواهم گشت، اما باید اینجا تکرار کنم که، همانطور که در ابتدای مطلب نشان دادم، نزد رفیق مهتدی "جنبش شورایی" چنین جایگاهی ندارد. او خود اینرا با تاکید تصریح میکند: "بگذارید همینجا تاکید کنم که حتی اگر قیام مورد بحث قادر نمیشد این اشکال سازمانیابی را هم بخود بگیرد، اگر شوراها و شعارهای چپ را هم به این ترتیب از خود بروز نمیداد، کماکان بعنوان بپاخاستن مردمی تحت ستم علیه استبداد و بی حقوقی، بعنوان اعتراض توده کارگر و زحمتکش به شرائط زندگیشان و عرض اندامشان در مقابل وضع موجود قابل پشتیبانی بود."

پس منظور همان جنبشی است که ناسیونالیستهای کرد در راسش بودند. اما ماهیت امپریالیستی عملکرد احزاب ناسیونالیست در جنبش اخیر دستکم اکنون مسجل است، و هیچ ناظری در جهان نمیتواند آنرا طور دیگری تعبیر کند، رفیق مهتدی گریبان خود را از این مساله چنین خلاص میکند:

"... تلاش اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد برای ساخت و پاخت با دول امپریالیستی و یافتن جایی برای خود در نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا نمیتواند نفس قیام مردم، حق مسلم آنها برای این قیام، و عادلانه بودن حرکت آنها را لکه دار نماید." (تخطئه انقلاب... ص ۵)

این همان فرمول مشهور "تقابل توده‌ها و رهبری" است که بالاتر راجع به صحت و سقم آن صحبت کردم. رفیق مهتدی نمیخواهد این نکته ساده را در نظر بگیرد که هرچه هم رهبری را از توده‌ها تفکیک کند، باز باید به این سوال پاسخ دهد که "جنبش توده‌ای منهای رهبری" در چهارچوب کدام افق اجتماعی، کدام انتظارات، کدام اهداف، و کدام محاسبات قرار میگیرد؟

رفیق مهتدی این معیارها را در نظر نمیگیرد. در بحث او به نحو عجیبی یا قیام اصیل و مردمی است، که باید از آن پشتیبانی شود، یا اگر در راستای سیاستهای امپریالیستی باشد اصولاً ظاهر یک قیام را از دست میدهد و از وجنات خود قیام پیدااست. رفیق مهتدی تنها حاضر است کودتاها و اغتشاشات سازمان یافته از طرف ماموران سیا، همان نوعی را که مثلاً محمد رضا شاه "قیام ۲۸ مرداد" مینامید، بعنوان جنبشی در راستای منافع امپریالیستها بازشناسد. و جنبش و قیام اخیر از نظر او به تحریک کنترهای کرد و آمریکا ساخته نبود، پس ناسیونالیستی و امپریالیستی هم نبود!

تصور نمیکنم که امروز کسی در این شک داشته باشد که، هرچند هم که شما رهبری را از توده‌ها تفکیک کنید، مکانی که احزاب ناسیونالیست در این جنبش احراز میکردند (به حق یا به ناحق آن مورد بحث نیست) باعث میشد تا در فردای پیروزی فرضی جنبش اخیر، این احزاب ناسیونالیست باشند که از روی جسد شوراها و کمیته‌های قیام به قدرت بخزند. همانطور که پیشتر گفته‌ام، "افق اجتماعی‌ای که در صورت موفقیت استراتژی ناسیونالیسم کرد در عراق، یا دستکم در کردستان عراق باز میشد تماماً در طیف عملکرد دولتهای گوش بفرمان و متحد آمریکا در جهان سوم، نظایر حکومت ال سالوادور، قرار دارد." آری، یک لحظه فرض کنیم که امپریالیستها به تشکیل یک دولت کرد نیز رضا میدادند، این سوال من برجاست که "تشکیل یک دولت کرد که مطیع و متحد آمریکا وانگلیس باشد... چه نفعی برای کارگر و زحمتکش کرد دارد؟" هیچ چیز، اما از سوی دیگر واقعیت اینست که تشکیل یک دولت کرد بهر حال مساله ملی کرد را، هرچند بشیوه‌ای امپریالیستی، حل میکرد. در تحلیل نهائی مساله این است که انسان امر خود را چه قرار داده باشد، مساله ملی کرد یا

## "مخلوطهای ارتجاعی" و ماهیت جنبش اخیر

رفیق مهتدی مینویسد:

"برسیت شناختن قیام توده‌ها و پشتیبانی اصولی از آن بهیچوجه چشم بستن بر کمبودها و نقاط ضعف آن نیست. وجود توهم نسبت به سازمانهای بورژوازی در اپوزیسیون، وجود مخلوطهای ارتجاعی و غیره (پدیده‌هایی که کم و بیش در همه انقلابها و قیامهای معاصر وجود داشته‌اند) باید بررسی و نقد (شوند)." (تخطئه انقلاب... ص ۸)

البته رفیق مهتدی این "مخلوطهای ارتجاعی و غیره" را مشخص نمیکند، و ما نمیدانیم آیا مکان بین‌المللی این حرکت، تاثیرات آن بر سیاست منطقه و تمام آنچه ما بعنوان جنبه‌های منفی شمردیم در آن حرکت میگذرد یا خیر. رفیق مهتدی از یک لحاظ درست میگوید. هیچ چیز ناب نیست، نه در طبیعت و نه در جامعه. اما کار علم علی‌العموم، و دیالکتیک و مارکسیسم علی‌الخصوص، اینست که ماهیت پدیده را علیرغم ناب نبودنش تشخیص دهد. چنگ انداختن به یک جنبه و یک گوشه از پدیده، یادآور همان شیوه اصلی و فرعی کردن دلخواهی سابقا رایج در سنت چپ ایران است.

آری هیچ چیز ناب نیست، و این حتی در مورد جنگ آمریکا در خلیج هم صدق میکند. اردو زدن ارتش آمریکا در عربستان سعودی برای زنان عربستان نتایج مترقی‌ای بهمراه آورد. برای نخستین بار، در مملکتی که نوشیدن الکل و عدم رعایت حجاب اسلامی شلاق میخورد، که زنان تاپیش از حمله آمریکا حتی حق رانندگی نداشتند، دختران راننده تانکهای آمریکائی با شورت ظاهر شدند و ویسکی سرکشیدند. از نظر جنبش کسب حقوق زنان این پدیده مثبت بود. این فقط یک مثال است، ولی ابدًا مثال بی ربطی نیست. بسیاری از روشنفکران به اصطلاح مارکسیست اروپائی، و بطور نمونه فرد هالیدی، محقق چپ متخصص خاورمیانه، با این استدلال که امپریالیسم از فاشیسم بهتر است، لشکر کشی آمریکا به خلیج را به سبب تغییرات مثبت و دمکراتیکی که در نظام‌های سیاسی و اجتماعی کشورهای منطقه به نحو اجتناب ناپذیری دنبال خواهد داشت تأیید کردند. درمورد چنین روشنفکرانی، از حق نباید گذشت و باید گفت که این درجه انسجام داشتند تا منطق موضع خود را از نظر تئوریک و سیاسی دنبال کنند و یکسره به هواداری از حمله آمریکا روی آورند. به این ترتیب ناب نبودن پدیده، آنها را قادر ساخت تا بگویند که بنظر آنها مجموعاً پدیده مثبت است و قابل دفاع. اگر کسی امرش حق رانندگی زنان باشد، یا ایجاد پارلمان در کویت، یا تشکیل دولت خود مختار کرد باشد، پدیده جنگ آمریکا مجموعاً برایش مثبت است. برای کارگر کمونیست، که طبق مانیفست منافع جهانی کارگر را مد نظر دارد جنگ آمریکا چیز دیگری است. پس مهم این است که از زاویه کدام منفعت نگاه میکنید. شاید کسی اینجا نتیجه بگیرد که همه چیز نسبی است، اما برای کمونیستی که هنوز به این حقیقت از مد افتاده باور دارد که تمام تاریخ مبارزه طبقاتی است، و سرنوشت بشریت را مبارزه طبقه کارگر جهانی با بورژوازی تعیین میکند، ماهیت ارتجاعی و ضد بشری جنگ آمریکا در خلیج یک امر ابژکتیو است.

اگر تکرار این بحثها در یک حزب کمونیستی لازم میشود، بخاطر اینست که با فرو ریزی دیوار برلین و سقوط مجسمه‌های لنین در بلوک شرق، سنت لنین نزد کمونیستها نیز کم اعتبار شده است. والا تشخیص ماهیت جنبش اخیر کردستان عراق اینهمه جدل نمیخواست. کافی بود هنوز شیوه لنین سرمشق باشد، کافی بود هنوز مقولات لنینی معتبر باشد. آنگاه یک رجوع به شیوه برخورد لنین در قبال کائوتسکی (اگر اشتباه نکنم در "امپریالیسم و انشعاب در انترناسیونال") به ماهیت جنگ امپریالیستی و جنبشهای ملی در اتریش و صربستان

کفایت میکرد. آنگاه میشد خواست تا کمونیستها "در دل جشن و سرمستی توده‌ها" بایستند و از موضع انترناسیونالیستی دفاع کنند. بسادگی میشد اعلام کرد که، مثلا، مرز بین پرولتاریا و بورژوازی را شیوه برخورد به جنگ امپریالیستی تعیین میکند. که کمونیستهای هر ملت، تنها نمایندگان اعزامی جنبش بین‌المللی کارگران به یک جغرافیای معین اند، و وظیفه آنها در این جغرافیا حفظ منافع کارگران جهان است.

آری، جنبش اخیر کردستان عراق هم مثل هر پدیده‌ای بهیچوجه ناب نبود. من هم در مقاله کارگر امروز به این توجه داده‌ام که مثل هر رویداد بزرگ اجتماعی، در این مورد نیز کارگران با تشکلهای خود به میدان آمدند. اما اینرا نیز افزودم که این امر بر ارزیابی از خصلت اپژکتیو جنبش ناسیونالیستی کردستان عراق نباید سایه بیندازد.

### مکان جنبش شورائی در بحث من

هر انقلاب، هر قیام، هر تکان بزرگ اجتماعی، حتی وقتی در سطح پدیده واحدی جلوه میکند، مجموعه به هم بافته‌ای از جنبشهای اجتماعی متفاوتی است. تفکیک "توده‌ها" و "رهبری" ما را به تشخیص جنبشهای متمایز اجتماعی نزدیک نمیکند. وظیفه یک تحلیل مارکسیستی تشخیص جنبشهای اجتماعی همزمان و موازی هم (هریک با "توده" خود و رهبری خود، هر دو) در این تکانهای اجتماعی است. وظیفه تحلیل مارکسیستی بازشناختن تنشهای ناگزیر بین این جنبشهای همزمان، تاثیرات آنها بر یکدیگر، و نقش آنها در شکل دادن به سرنوشت تحول جاری (انقلاب، قیام...) است.

برای هر ناظری که رشد سرمایه‌داری را در کردستان عراق در دهسال گذشته شاهد بوده، بدیهی بود که هر تحولی در کردستان شاهد بمیدان آمدن نیروی جدید طبقه کارگر و زحمتکشان و تهیدستان شهری خواهد بود. خصلت شهری شورش اخیر کردستان عراق نیز کافی است نشان دهد که انتظارات و پیش بینی‌های نیروهای ناسیونالیست کرد متناظر با یک جامعه عشیرتی و پیشا سرمایه‌داری، متناظر با یک دوران سپری شده است. متناسب با رشد نقش کارگران در تولید و اقتصاد، طبقه کارگر در عرصه سیاسی نیز یک نیروی غیر قابل صرفنظر است.

نخستین چیزی که سر بر کردن شوراها در رویدادهای اخیر نشان میدهد ورود همین طبقه جدید به میدان مبارزه سیاسی، در اشکالی متناسب با موجودیت اجتماعی آنهاست. اما فراتر از این، جنبش شورائی گویای نفوذ گرایش سوسیالیستی در میان طبقه کارگر نوپای کردستان عراق است. این درست است که نفس تشکل شورائی بخودی خود متمایز کننده کمونیسم از سایر گرایشات کارگری، مثلا آنارکو سندیکالیسم، نیست، و این نیز درست است که مطالبات مطرح شده و حتی شعار ۳۵ ساعت کار در هفته هم هنوز ویژگی گرایش کمونیستی نیست، اما واقعیت این است که در کردستان چه شوراها و چه این مطالبات با کمونیستها تداعی میشود، و صرفا از طرف نیروهایی که خود را کمونیست میخوانند تبلیغ میشود. گرایشات کارگری غیر کمونیستی در کردستان، بخصوص کردستان عراق، ناموجودند. (این احتمال که این گرایشات از دل جریانات کمونیستی موجود بعدها سر بلند کنند منتفی نیست، اما در حال حاضر تغییری در تداعی کمونیسم با مطالبات و تشکلهای فوق نمیدهند.) این تاکید از آثر لازم بود تا نتیجه بگیریم که در رویدادهای اخیر کردستان عراق، کمونیستها نیز همراه ورود طبقه کارگر به صحنه فعال شد. به این معنا میتوان از حضور و عرض اندام یک جنبش کارگری و گرایش کمونیستی سخن گفت، بی آنکه لحظه‌ای فراموش کرد که این پدیده هیچگاه تا حد یک گرایش اجتماعی، تا حد یک حرکت اجتماعی متمایز از حرکت عمومی مردم کرد نتوانست خود را بالا بکشد. اگر من اینجا تلاشهای کمونیستی و حرکت کارگران را تحت عنوان یک "گرایش" انتزاع میکنم از اینروست که امیدوارم

با برشمردن کمبودهای اصلی این "گرایش"، در هر تحول آتی کردستان واقعا شاهد یک جنبش سوسیالیستی کارگران باشیم.

۱) جنبش کمونیستی کارگران بنا به خصلت خود از ابتدا جنبشی است بین‌المللی. این گفته مانیفست امروز هم کماکان مرز اصلی کمونیستها و سایر گرایشات کارگری را ترسیم میکند. انترناسیونالیسم تشریفات نیست. پیام همبستگی یا حتی حمایت از انقلاب کارگری در کشوری دیگر نیست. انترناسیونالیسم مبارزه برای منافع مشترک کارگران جهان است. منافع بخشی و ملی کارگران باید تابع منافع بین‌المللی آن باشد. این تنها راه رسیدن به سوسیالیسم است. پشت کردن به منافع بین‌المللی به بهانه تامین منافع بخشی طبقه کارگر، بلافاصله پشت کردن به سوسیالیسم و دور کردن همان بخش از کارگران از سوسیالیسم نیز هست. آن سوسیال دمکراتی که، به بهانه حفظ اشتغال کارگران یک کارخانه اسلحه سازی کشور خود، مهمات به دیکتاتورهای کشور دیگر میفروشد و دست آنها را در سرکوب کارگران کشور دیگر باز میگذارد، مبارزه سوسیالیستی در هر دو کشور را تضعیف کرده است. کمونیستهای کرد مسئول رهایی کارگران کرد نیستند و کمونیستهای پرتقال مسئول رهایی کارگران کشور خود. انترناسیونالیسم یک اصل انتزاعی نیست. مشخصا در وقایع یکسال گذشته منطقه خلیج، وظیفه انترناسیونالیستی کمونیستهای کرد بود تا موضعگیری ای که منفعت طبقه کارگر جهانی را در قبال این رویدادها نمایندگی میکند به میان توده کارگران ببرند. حرکت کمونیستی نمیتوانست تنها با شروع شورش شهرها شروع شود و خود را به طرح مطالبات اقتصادی و تشکلهای محدود سازد. مشخصا این از مواردی بود که مرز بین گرایش کمونیستی و گرایشات رادیکال دیگر را موضعگیری نسبت به یک واقعه جهانی رقم میزد که در شکل دادن به آتیه جهان برای دهها سال بشدت نقش دارد. سکوت گرایش کمونیستی در این مورد بمعنای تقویت موضع و مفروضات و انتضارات و افق ناسیونالیستی فعلا موجود و بشدت رایج در اذهان کارگران و زحمتکشان است.

۲) گرایش کمونیستی میباید شیوه برخورد طبقاتی روشنی نسبت به احزاب ناسیونالیست کرد داشته باشد. با اطلاعات فعلی، برداشت من اینست که تلقی رایج از احزاب ناسیونالیست کرد، بمثابه احزابی که از بنیاد بر منفعتی متضاد با منفعت طبقاتی کارگران قرار دارند نیست، بلکه صرفا احزابی است که سیاستهاشان در سمت راست گرایش کارگری و کمونیستی قرار میگیرند. شرط شکل دادن به یک جنبش متمایز در برابر جنبش ناسیونالیستی اینست که از هم امروز خود را بصورت دو جنبش متمایز، با منافع متفاوت تلقی کنیم. در غیر این صورت تلاشهای کمونیستی و حرکت کارگری همیشه جناح چپ جنبش ناسیونالیستی را اشغال خواهد کرد و نهایتا چیزی جز سرباز مجانی اهداف ناسیونالیستی نخواهد بود. تنها یک جنبش مستقل که بر مبانی طبقاتی استوار است میتواند روش برخورد کارگران به مساله ملی کرد را بدست دهد و مبارزه برای رفع ستم ملی را نیز بیرون از یک افق ناسیونالیستی پیش ببرد.

۳) در رویدادهای اخیر کردستان عراق، فقدان یک استراتژی متمایز از سوی گرایش کمونیستی و حرکت کارگران چشمگیر بود. شروع شورش شهرها، پیشروی و گسترش آن به شهرهای دیگر کردستان، و فروریزی ناگهانی آن همه و همه مطابق با یک تبیین و محاسبات ناسیونالیستی از وضعیت، از پیشروی، از پیروزی و از شکست بود. من اینجا نمیتوانم خطوط اصلی یک استراتژی مستقل کارگری و سوسیالیستی را مطرح کنم، اما میدانم که تنها با آغاز کردن از یک بینش کمونیستی و تحلیل مارکسیستی از وضعیت، چارچوب بین‌المللی رویدادها، تاثیرات تحولات بحران خلیج بر فاکتورهای همیشه موجود، اهداف و شیوه های نیروهای سیاسی، طرح یک استراتژی سوسیالیستی و کارگری ممکن بود. استراتژی طبقاتی مشخص هرچه بود، باید این نتیجه را جستجو میکرد که در دل حوادثی که تماما بنا به اراده حرکت ما نیز رخ نمیداد، طبقه کارگر چگونه آگاهتر، متحدتر، و نیرومندتر بیرون بیاید.

روشن است که من تجربه "جنبش شورائی" را از زاویه تکامل آتی جنبش سوسیالیستی کارگران مد نظر دارم، و نه از زاویه آتیه "جنبش کردستان". همینجا راجع به هضم شدن این تجربه در سنت رادیکال و چپ ناسیونالیستی، در تاکید بر نقش شوراها و قدرت کارگران برای یک قیام علی‌العموم غیر طبقاتی هشدار میدهم. تقدیر واقعی از کارگران و کمونیستهایی که جنبش شورائی کردستان عراق را برپا داشتند و بسیاری‌شان در این راه جان باختند، جلوگیری از غصب آن توسط سنتهای غیر کارگری است.

بنظر من ضعفهای اصلی حرکت کمونیستی و کارگری در سه جنبه ایست که بر شمردم. این ضعفها منجر به این شد تا حرکت کمونیستی و کارگری شدیداً از افق و جنبش ناسیونالیستی تاثیر بگیرد، نتواند بمنزله یک جنبش متمایز برای جامعه و ناظر خارجی قابل رویت باشد، و خصلت ناسیونالیستی رویدادهای اخیر کردستان را تغییری دهد.

### کدام موضع در برابر طبقه کارگر کردستان بی‌وظیفه است

یکی از نکاتی که رفیق مهتدی از تکرار آن خسته نمیشود، تا آنجا که من میپذیرم او واقعا این عقیده را دارد، اینست که موضع دفتر سیاسی در قبال تحولات کردستان هیچ چیزی برای کارگران و کمونیستهای کرد در برداشت، به اصطلاح "بی‌وظیفه" بود، حال آنکه موضع رفیق مهتدی وظایف مشخصی را پیش‌رو می‌گذاشت. اول، موضع خود رفیق مهتدی را مرور کنیم.

قطعنامه اول رفیق مهتدی، پیش از آوارگی، صحبت صریحی از جنبش کردستان عراق ندارد، و در مقدماتش از لفظ "انقلاب عراق" و "قیام مردم عراق" در آن استفاده میشود. این مقارن روزهایی است که بسیاری از ناظران، بویژه رهبران ناسیونالیست کرد عراق، سقوط رژیم عراق را قطعی میبینند. رفیق مهتدی در این نوشته حتی هیچ اشاره‌ای بلزوم تفکیک توده‌ها از رهبری ندارد. در قطعنامه دوم، پس از فاجعه آوارگی، صحبت از قیام کردستان عراق است، و ناسیونالیست‌ها به سبب امید بستن به آمریکا و اتکا نکردن به توده مردم در پیشبرد قیام مورد انتقاد (هرچند نه نوک اصلی آن) قرار میگیرند. در هر دوی این قطعنامه‌ها دفاع از حقانیت قیام و هشدار در مورد لکه دارنکردن قیام توده‌ها از این استنتاج میشود که مردم عراق (در قطعنامه اول) و مردم کردستان عراق (در قطعنامه دوم) تحت سرکوب و ستم قرار دارند. رابطه نادرستی که این موضع بین وجود ستم، و ماهیت مترقی قیام برقرار میکند را بالاتر بررسی کردیم. اینجا آنچه مورد نظر من است اینست که من هرچه بر این موضع تعمق کردم وظیفه ویژه‌ای ندیدم. همانطور که جزوه رفیق حکمت به تفصیل بررسی کرده، در قطعنامه اول این امید مستتر است که با سقوط قریب‌الوقوع رژیم عراق، مردم کرد تحت رهبری همین احزاب ناسیونالیست به حقوق ملی خود دست یابند. (اینکه رهبری ناسیونالیست بر این جنبش محرز است را هم قطعنامه اول مفروض دارد و هم "تخطئه انقلاب..." اکنون بما میگوید که رفیق مهتدی این احتمال را میداده که رهبران ناسیونالیست را بزودی "در قالب مقامات و کاربدستان مختلف دولتی و یا شبه دولتی" خواهد دید.) پس از قطعنامه اول هیچ وظیفه خاصی برای کارگران و کمونیستهای کرد استنتاج نمیشود. آنچه دارد میشود مبارک است.

در قطعنامه دوم که شورش به پایان رسیده، رفیق مهتدی از رهبران ناسیونالیست انتقاد میکند. او حتی در این مرحله هیچ بازبینی انتقادی نسبت به عملکرد دوره پیش ندارد. مسبب شکست، ناسیونالیستهای کرد هستند که به آمریکا امید بستند، راه همان بود و جنبش همان، تنها باید به نیروی خود مردم بیشتر تکیه میشد. بنابراین، اینجا هم وظیفه ویژه‌ای را رفیق مهتدی بر نمیشمارد. باز تائید غیر انتقادی جنبشی است که صورت

گرفته، اینبار منهای رهبری‌اش.

(منطقا، فقط منطقا، شاید تنها یک وظیفه مشخص بتوان از موضع قطعنامه دوم، مقاله کارگر امروز رفیق، و "تخطئه انقلاب..." استخراج کرد. رفیق مهتدی خود چنین وظیفه‌ای را توصیه نمی‌کند، و این وظیفه فراخواندن فوری مردم به قیام و مبارزه است: مردم که قیامشان برحق بود، امید و توهم رهبران ناسیونالیست به آمریکا ربطی به مردم ندارد، باید بجای امید به بالا به سازماندهی و بسیج توده‌ها تکیه کرد. اگر این سیر استدلال را ادامه دهیم میتوان وظیفه فوری قیام، یا ادامه شورش شهرها را با تکیه فقط به نیروی مردم را از این سیر نتیجه گرفت. اما توصیه چنین وظیفه‌ای تنها از مقدماتی ناشی میشود که برای اثبات حقانیت جنبش ملی از "فاز اول" فاکتور گرفته است، و نمیتواند و نمیخواهد ببیند که ذهنیت مسلطی که باعث برخاستن مردم کرد در وهله اول شد، همان امید و انتظارات جریانات ناسیونالیست، یعنی این بود که به حکم آمریکا حکومت عراق رفتنی است. ماجرا این چنین نبود که در دل برخاستن مردم با محاسبه نیروی خود، نخست ناسیونالیستها مردم را به حمایت آمریکا امیدوار کردند و سپس آمریکا حمایت نکرد و مردم سرخورده شدند... بهر حال این شق را رفیق مهتدی خود نتیجه نگرفته و تنها برای انسجام منطقی بحث در پرائتز آوردیم.)

موضع رفیق مهتدی دفاع از هرکاری است که توده‌ها کرده‌اند، اتفاقا او جز تبریک و تسلیت هیچ چیز متفاوتی نمیتواند خطاب به آنها داشته باشد. از موضع رفیق مهتدی البته وظیفه‌هایی میتوان استنتاج کرد و این عمل کردن به همان ذهنیت خود بخودی توده‌ها، یعنی در حقیقت عمل کردن به ذهنیت مسلط ناسیونالیستی و وظایفی است که تفکر ناسیونالیستی کرد لازم میداند.

اگر موضع د.س. برای رفیق مهتدی بی‌وظیفه جلوه میکند علت آنست که او خود تمام "فاز اول" و تحلیل ما از مکان جنگ آمریکا در جهان معاصر را حذف کرده است. علت آنست که او موضع د.س. نسبت به جنگ خلیج را تماما درست نمیداند، ولذا نمیخواهد آن چهارچوب عمومی‌ای را، که تنها با تکیه بر آن میتوان در قبال رویدادهای کردستان عراق موضع داشت، را برای استنتاج وظایف کمونیستها در عراق مورد رجوع قرار دهد. تا آنجا که یک ناظر از دور میتواند در یک سطح عمومی به جهت وظایف توجه دهد، من شخصا چه در مقاله کارگر امروز و چه در بخشهای پیشین نوشته حاضر، موضع مشخصی راجع به وظایف کمونیستهای کردستان عراق بدست داده‌ام. رفیق مهتدی میتواند با نظرات من مخالف باشد، ولی نمیتواند "بی‌وظیفگی" نسبت به این رویدادها را به موضع د.س. منتسب کند.

## مساله اپوزیسیون ناسیونالیست کرد

رفیق مهتدی، که مساله مورد اختلاف را نفس وقوع قیام و ارزیابی از جنبش توده‌ها معرفی میکند، مساله ارزیابی از اپوزیسیون ناسیونالیست کرد عراق را به بیرون اختلافات اصلی میراند و به بهانه جویی از جانب رفیق حکمت نسبت میدهد. من اینجا مجال ندارم که بحث رفیق مهتدی در مورد ضرورت دیپلماتیک رابطه با اپوزیسیون ناسیونالیست کرد پردازم، تنها به رفیق اطمینان میدهم که مساله ابا شانه خالی کردن هیچ فرد و مرجعی از مسئولیت روابط دیپلماتیک در گذشته و حال نیست. فکر میکنم بحث‌های بالا روشن کرده باشد ارزیابی‌های مختلف از ناسیونالیسم و نیروهای ناسیونالیست کرد عراق چه جایگاهی در تحلیلهای طرفین دارد. هیچکس منکر نیست که رفیق مهتدی مواضعش با احزاب ناسیونالیست کرد متفاوت است، و هیچکس منکر نیست که رفیق مهتدی به احزاب ناسیونالیست کرد عراق انتقاد دارد، اما اتفاقا زاویه انتقاد رفیق مهتدی به احزاب ناسیونالیست است که بعنوان زاویه‌ای چپ اما غیر مارکسیستی مورد انتقاد ماست. رفیق در جمع‌بندی مقاله اش در کارگر امروز مینویسد:

در سال ۱۹۷۵ هنگامیکه جنبش ملی کردها بدنبال توافق دولتهای ایران و عراق با شکست و فروپاشی روبرو شد، جریان ناسیونالیست رادیکال با نقد خط ناسیونالیسم سنتی کرد مبنی بر معامله‌گری با امپریالیسم و ارتجاع منطقه به ظهور رسید و صحنه سیاسی را اشغال کرد. امروز پس از گذشت ۱۶ سال و در متن یک شرایط جهانی متفاوت، دیگر مرز بین محافظه‌کار و سنتی با رادیکال و ضد امپریالیست در ناسیونالیسم کرد از میان رفته و این سیکل بسته شده است. تنها نقد سوسیالیستی از این نقطه عطف میتواند افق جدیدی باز کند.

این موضع، همچنان که رسم همه جنبشهای غیر کارگری بوده است، در آغوش گرفتن سوسیالیسم به سبب مطلوبیت آن برای یک جنبش غیر کارگری است. بگذارید اینطور سوال را مطرح کنیم که اگر سوسیالیسم نتواند افق خاصی برای جنبش ملی کردها باز کند، اگر منافع حرکت سوسیالیستی کارگران با منافع جنبش ملی کردها در تناقض بیفتد، شمامطلوبیت سوسیالیسم را چگونه استخراج میکنید و آیا اصولا استخراج میکنید؟

همانطور که در جای دیگری نوشته‌ام، این سوسیالیسم نیست، این تنها گام رادیکال دیگری در همان، جهان بینی ناسیونالیسم چپ است. مساله اینست که بعد از گذشت شانزده سال از شکست ۱۹۷۵، جامعه کردستان تنها شاهد عروج و افول ناسیونالیسم رادیکال و ضد امپریالیستی نبوده، بلکه شاهد رشد طبقه کارگر (در کردستان عراق نیز) و تبدیل آن به یک نیروی اجتماعی اصلی بوده، کردستان شاهد نفوذ و گسترش اندیشه‌های طبقاتی کارگری و مارکسیسم بوده، و سوسیالیسم در کردستان معلوم نیست چرا نباید مستقیما تعقیب منافع کارگران در هر رویداد اجتماعی و سیاسی، و از جمله در خیزش ملی، باشد. اگر وظیفه سوسیالیسم را نه پیشبرد "جنبش ملی کردها" بلکه نمایندگی منافع بین‌المللی کارگران و پیشبرد امر طبقاتی کارگران در کردستان بدانیم، آنوقت کفر نخواهد بود اگر این جنبش سوسیالیستی کارگری نسبت به یک تحرک فراگیر توده‌ای در سنت ناسیونالیستی، حتی به این نتیجه برسد که باید حساب خود را جدا کند، و مبرمترین وظیفه او نشان دادن بی‌ربطی و تضاد ناسیونالیسم با منافع کارگران است.

مکمل این تلقی ناسیونالیستی چپ از سوسیالیسم، انتقاد از احزاب ناسیونالیست بعنوان یک نیروی ناکارا در جنبش ملی است. بارها گفته‌ایم و بالاتر نیز توضیح دادم که ناسیونالیسم یک جریان سیاسی معاصر است، و باید از وراء لفظ "ناسیون" به محتوای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی چشم‌اندازی که در برابر جامعه و طبقه کارگر میگذارد برخورد کرد. نزد رفیق مهتدی انتقاد از ناسیونالیسم به ناکارایی او در پیشبرد امر ملی، به ناتوانی و نخواستن او در اتکا به توده‌ها برای پیشبرد جنبش علیه ستم ملی، و از این قبیل رجوع میکنند. رفیق عبدالله، به شهادت قطعنامه‌های اول و دوم، حتی در این مورد تنها منتقد ناسیونالیسم به هنگام شکست است. وقتی استراتژی امپریالیستی ناسیونالیست‌ها مورد انتقاد قرار میگیرد که ناکارایی آن را بتوان نشان داد.

## ۲ - اختلاف اصلی بر سر چیست، روایت دوم

تا آنجا که رفیق مهتدی مسائل نظری و سیاسی را بعنوان مسائل مورد مشاجره طرح نموده بود، در قسمت اول به آن پرداختم. در ابتدای نوشته از اینجا آغاز کردم که برای درک اختلافات درون حزب کمونیست ایران باید یک تحلیل مادی از سیر تکامل حزب و گرایش‌های درون آن داشت. رفیق مهتدی نمیتواند این اختلافات را به سیر



تکامل گرایش‌ها حزب مرتبط کند، ولی خواننده انتظار دارد که بالاخره ریشه و علت بروز این اختلافات را بنحوی توضیح دهد. و در همان ابتدای نوشته توضیح میدهد: "روشن است که این طرز مجادله مقاصد سیاسی و تشکیلاتی خاصی را دنبال میکند که بعداً طی این نوشته به آن اشاره خواهم کرد." (ص ۲) و در صفحه آخر مینویسد: "و بالاخره از لحاظ تشکیلاتی هدفی که رفیق حکمت دنبال میکند جز مساله ساختن و فضا ساختن برای تصفیه حسابهای تشکیلاتی چیز دیگری نیست." و "هر قدر در پرداختن به یک حرکت واقعی توده‌های انقلابی... بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی نشان داده میشود، در عوض در بهره‌برداری از این رویداد بمنظور پیشبرد خرده حسابهای تشکیلاتی نهایت توجه و دقت معمول میشود."

در اینجا باید اعتراف کنم که در طول نوشتن تمام قسمت اول این نوشته که به تفصیل به روایت اول رفیق مهتدی از اختلافات می‌پردازم، احساس می‌کردم دارم کار بی‌حاصلی انجام میدهم، چرا که میدانستم رفیق مهتدی روایت دومی از اختلافات دارد و این روایت دوم پایه‌ای تر است. حال باید روایت دوم او را از مورد اصلی اختلاف آزمود.

۱) نخستین مشکل ما برای اینکار اینست که رفیق مهتدی روایت پایه‌ای تر خود از اختلافات را توضیح نمیدهد. اگر همه تحلیل از اوضاع جهانی و نظم نوین و ندیده گرفتن قیام توده‌ها و غیره برای اینست که "مساله ساختن و فضا ساختن برای تسویه حسابهای تشکیلاتی چیز دیگری نیست"، لطف کنید بگوئید آن کدام حسابهاست که باید تسویه شود. خرده حسابهای تشکیلاتی کدامند؟ رفیق مهتدی تشکیلاتی تر از آنست که نداند رفتاری را که به منصور حکمت (و به د.س. و کانون بعنوان شریک جرم) نسبت میدهد در قاموس حزبی توطئه‌گری نامیده میشود.

۲) رفیق مهتدی در تمام طول این نوشته از منصور حکمت شدت عصبانی است که مواضع او را در برابر یک واقعه معین ناسیونالیستی نامیده. این توهین، اتهام، و برجسب زدن محسوب میشود، رفیق مهتدی مظلوم واقع میشود. اما میتوان به منصور حکمت آشکارا و رسماً نسبت توطئه‌گری داد، ولی همچنان سیمای رفیق مهتدی، بعنوان قربانی توطئه‌گری موهوم، مظلومتر میشود!

۳) رفیق مهتدی در طول نوشته بارها می‌پرسد که چرا د.س. و شخص حکمت این موضع خلاف واقع را گرفته‌اند، چرا فاکت‌های مسلم را انکار میکنند، چرا هرچه با آنها کلنجار می‌رود گزارشات تشکیلاتی را ندیده می‌گیرند، شانه بالا میندازند، "کمونیستی توی عراق نمی‌بینند" از این برخورد اظهار تعجب هم میکند: "راستش این اولین بار است که می‌بینم در حزب کمونیست این لجاجت عجیب در نفی یک حرکت انقلابی توده‌ای بخرج داده میشود... چرا باید چنین روش تاسف‌باری در حزب ما آنهم از طرف رهبری آن اتخاذ شود؟" (ص ۹) جواب نهائی اینست که میخواهند مساله بیافرینند و بهره‌برداری برای پیشبرد خرده حسابهایشان بکنند. من نمیدانم آیا رفیق مهتدی خود به این حرف اعتقاد دارد یا نه، ولی بیش از اندکی خلاف عقل سلیم مینماید که یک عده آدم کمونیست بمنظور تسویه حساب تشکیلاتی با حریفانی فرضی، حاضر شوند نسبت به مهمترین واقعه جهانی در چهل سال اخیر موضع دروغین بگیرند، انقلابی را که بیخ گوش‌شان صورت می‌گیرد انکار کنند و غیره. اولاً - روشن نیست پس از آن تسویه حساب مفروض تشکیلاتی این فرد یا آن عده به چه دستاورد تشکیلاتی‌ای خواهند رسید که حالا نرسیده باشند و یا نتوانند برسند. ثانیاً - این آدم و آن عده بالاترین مقام این حزب اند و برای تسویه حسابهای تشکیلاتی مفروض، قاعدتاً هر اهرمی را خواهند در اختیار دارند و لزومی به موضعگیری مصنوعی سیاسی برای این کارها ندارند.

۴) رفیق مهتدی د.س. را متهم به "سنگین کردن فضا برای بیان آزادانه نظرات اعضای حزب" میکند، چرا که

در مقدمه نظرات د.س. درباره رویدادهای اخیر کردستان عراق گفته ایم که از طرح نظرات برای تعیین تکلیف با بقایای ناسیونالیسم کرد استقبال میکنیم. مینویسد: "این فقط تهدید تشکیلاتی اعضا به اخراج در صورت مخالفت با نظرات د.س. است که در قالب آزادی بیان عرضه میشود." (ص آخر)

اولا - یک مورد وجود ندارد که کسی به سبب داشتن نظری مخالف با د.س. اخراج شده باشد. همه سازمانهای سیاسی مخالف ما نیز به فضای آزادی اندیشه در حزب کمونیست ایران معترفند. رفیق مهتدی اتهامی را تکرار میکند که مخالفان سیاسی جبونی که حاضر نیستند نظرات سیاسی خود را بیان کنند فرموله کرده‌اند.

ثانیا - قاعدتا از رهبری یک حزب کمونیستی، در یک حزب متعارف کمونیستی، انتظار می‌رود حزب را از نظرات و گرایشاتی که خارج از برنامه حزب و اصول پایه‌ای کمونیسم‌اند تصفیه کند. نمیدانم چرا رفیق مهتدی اصولا از ذکر تعیین تکلیف با بقایای گرایش ناسیونالیستی کرد ناخشنود است. آیا رفیق معتقد است ناسیونالیسم کرد گرایش مشروعی در یک حزب کمونیستی است؟ واقعیت اینست که از همان پیشتر از بحثهای کانون کمونیسم کارگری، ما تحلیلی از وجود یک گرایش ناسیونالیستی را در حزب کمونیست ایران بدست دادیم. واقعیت اینست که چه در بیانیه‌ای که منصور حکمت در پلنوم شانزدهم از جانب کانون خواند، و چه در "تفاوتهای ما" که همزمان به پلنوم تسلیم شد، ما تصریح کرده ایم که گرایشات مختلف در این حزب وجود دارد که همزیستی آنها نه ممکن است و نه اصولی. ما راه و شیوه خود را برای تفکیک تشکیلاتی از گرایشات دیگر رسماً اعلام کرده ایم و هرگاه که تغییری در مسیرمان را لازم دیده ایم (مثلاً کاندید کردن اعضا کانون برای د.س.، تشکیل فراکسیون) آنرا رسماً و علناً اعلام کرده‌ایم. با اینکه برنامه و اصول اعتقادی کمونیستی ما را قادر میکنند که گرایش ناسیونالیستی را تصفیه کنیم، اما ما این امر را به کنگره حزب احاله داده‌ایم. اینها همه دانسته‌اند، و رفیق مهتدی که یادآور عضویت خود در فراکسیون کمونیسم کارگری میشود قاعدتا هنگامیکه تصمیم به پیوستن به فراکسیون گرفت به این بیانات باور داشت. من نمیدانم در چه مقطعی نظرش تغییر کرده، ولی حق بود بلافاصله نظراتش را اعلام کند، نه در آخرین سطور بحثهای اخیر اینرا بروز دهد.

۵) روایت دوم رفیق مهتدی از اختلافات، سنگین کردن فضا برای اخراج مخالفین د.س.، بهانه‌گیری سیاسی و تئوریک برای تسویه خرده حسابهای تشکیلاتی، بنظر من به نحو مکانیکی‌ای به روایت اول رفیق مهتدی الصاق شده است. تنها نتیجه‌ای که میتوان گرفت، اینست که روایت دوم رفیق مهتدی تدبیری برای گسترش حوزه موکلین در مقطع بروز یک اختلاف درونی حزبی است. این شیوه اولاً تاسف بار است، ثانیا نالازم. تمام سابقه سیاسی ما نشان میدهد که برای اشاعه نظراتمان نه تنها دل بدست نمی‌آوریم، بلکه طرح شفاف تمامیت موضع خود و تمامی تمایز آن با نزدیکترین نظر و گرایش را شیوه صحیح این کار میدانیم. مسابقه‌ای در بین نیست تا حریف در پی بسیج مشوق هرچه بیشتر برای خودش باشد.

۶) از نوع همین تدابیر، جرح و تعدیل نقل قولی است از نوشته منصور حکمت. او در مقام انتقاد از موضع نزدیکی به احزاب ناسیونالیست در مقایسه با توصیه احتیاط در رابطه گرفتن با کمونیستهای کردستان عراق، نوشته‌است که آن کمونیست کرد عراقی و من خواننده از شما خواهم پرسید که اگر قید احتیاط در رابطه با ما برای تحریک نکردن انتقام دولت عراق است، چرا در رابطه با ناسیونالیستها این احتیاط را منظورنکرده‌اید، مگر اردوگاه شما را به سبب رابطه با احزاب ناسیونالیست کرد بمباران نکردند. (از خواننده‌ای که هنوز به اصل نوشته رفیق حکمت مراجعه نکرده خواش می‌کنم این کار را بکنند.) مساله روشن است، سوال از جانب یک کمونیست عراقی و یک خواننده شخص سوم است، اما رفیق مهتدی می‌پرسد که "چرا بمباران اردوگاه شما، و نه ما؟" و می‌فزاید: "این بازی با ضمانت بی حکمت نیست... بسادگی میتوان در موقع لزوم عده خاصی را بخاطر سیاست "شان" مورد اتهام قرار داد. باین ترتیب رفیق حکمت با این ظریف کاری دارد وسط دعوا نرخ تعیین

میکنند و برای بهره‌برداری آینده حسابی باز میکنند. هر چقدر این زشت و نازل هم باشد، اما متأسفانه واقعیت دارد. اما واقعیت ندارد، آنچه زشت و نازل است نسبت دادن چنین نیاتی به منصور حکمت، بر اساس یک نقل قول تحریف شده است. من نمیتوانم باور کنم که رفیق مهتدی عامدانه مرجع ضمیر را بفراموشی سپرده باشد. اما حتی اگر رفیق مهتدی نوشته حکمت را به اشتباه خوانده بود، هنوز حق نداشت چنین حساسیتی بخرج بدهد. این جمله را از مقاله رفیق مهتدی بخوانید: "اما تعجب اینست که کمونیستها چرا انقلاب توده‌ها را انکار میکنند؟ آنها دیگر چرا بخاطر اینکار ملامتشان میکنند؟ (و سوالاتی بیشتر با بکار بردن همین ضمائر سوم شخص برای کمونیستها.)" آیا رفیق مهتدی منصفانه میدانند که خواننده‌ای از پس این ضمائر به این نتیجه برسد که رفیق مهتدی دارد برای روز مبادا حساب خود را از کمونیستها جدا میکند و تبری خود از کمونیسم را رندانه اعلام میکند؟!

۷) کلا در طول نوشته رفیق مهتدی خطوط پراکنده‌ای از چهره منصور حکمت ترسیم میشوند که خواننده میتواند آنها را کنار هم بگذارد و تصویر کامل را نگاه کند. منصور حکمت ابتدا اصرار عامدانه دارد که پلمیک را از چهارچوب سیاسی خارج کند (هنوز نمیدانیم چرا). منصور حکمت بحثهای نامربوط، غیر منطقی، بی‌ربط میکند (محافل سیاسی ایران باید تعجب کنند که چطور چنین کسی با یک مقدار حرف نامربوط از تئورسین‌های مشهور چپ ایران و رهبر شناخته شده حزب کمونیست است). بتدریج منصور حکمت اتهام میزند، برچسب میزند، بی‌انصافی بخرج میدهد، وقتی به او میگویند "پس کمونیستهای عراقی چه؟" بددهنی میکند، وقتی کمیته تشکیلاتی گزارش میدهد او لج میکند و حرف حساب بخرش نمی‌رود، هرچه جلوتر می‌رویم منصور حکمت شروع میکند که ظریفکاری کند، پاپوش بدوزد، برای قربانیان آینده نقشه بریزد، و کارهای زشت و نازلی از این قبیل. تا در انتها با فاش کردن نیت واقعی و پنهانی منصور حکمت در این پلمیک تصویر کامل می‌گردد. اگر خواننده این روایت دوم از اختلافات را بپذیرد، چاره‌ای ندارد مگر نسبت به قربانی این چهره مخوف سمپاتی داشته باشد.

رفیق مهتدی نسبت به رویدادهایی موضع گرفته و قطعنامه‌ها و مقاله‌ای نوشته که، از نظر خودش خوشبختانه، امروز هم از آن دفاع میکند. رفیق حکمت این مطالب را دیده و نقدی بر آنها نوشته، گفته که این موضع در چارچوب تبیین و مفروضات ناسیونالیسم کرد قرار دارد. چرا باور این امر برای رفیق مهتدی دشوار است که برخی آدمها عقاید سیاسی مشخصی دارند و بر آن پای می‌فشارند، که قضاوتشان راجع به آنچه برای مبارزه‌شان مضر بدانند به این بستگی ندارد که گوینده چه مناسبات تشکیلاتی، سیاسی و یا عاطفی‌ای با آنها دارند؟ چرا باید در جستجوی نیات پنهانی بود، چرا باید در ضمائر ملکی بدنبال پرونده سازی گشت، چرا اگر کسی عقاید شما را ناسیونالیستی بداند حتما باید توطئه‌ای در کار باشد؟

### ۳ - اختلاف اصلی بر سر چیست، روایت من

پس از بررسی روایت‌های سیاسی و تشکیلاتی رفیق مهتدی از مسائل مورد اختلاف، در این بخش میخواهم تبیین اثباتی خودم را از اختلاف جاری در حزب کمونیست بدست دهم.

عامل بروز این اختلاف یک تحول مادی در دنیای خارج از ذهن و خارج از حزب بود، یک واقعه واقعا جهانی، یعنی این واقعیت که با بحران خلیج و سپس جنگ آمریکا با عراق رژیم عراق زیر منگنه قرار گرفت و فرجه ای برای احقاق حقوق ملی کردهای عراق از لحاظ عینی باز شد. اختلاف بر سر دو منفعت اجتماعی مختلف

است، منفعت ملی کرد و منفعت بین‌المللی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر. اول، منفعت یک جنبش ملموس که برای نخستین بار در پیوند با وقایع جهانی است و جهانیان را متوجه امر ملت کرد نموده است، و دومی، منفعت یک جنبش پراکنده، غیر ملموس، که هیچ تاثیر بالفعلی بر رویداد های جهان ندارد، و سالهاست که نداشته. جنبشی که در همین چند سال اخیر، با پروسترویکا و فروپاشی دیوار برلین، تقریبا همگان فاتحه آنرا خوانده‌اند. نه فقط آنها که دلبستگی آگاهانه‌ای به ناسیونالیسم کرد دارند، بلکه آنها نیز که "مقدورات عملی" جنبش و انقلاب را در نظر می‌گیرند جنبش زنده و جاری ملت کرد را انتخاب می‌کنند.

من شک ندارم که بخش اعظم رفقای مقابل ما در این اختلاف، از سر انقلابیگری، از سر شوق از عرض اندام و طغیان زحمتکشان و تهیدستان بر علیه یک‌عمر تحقیر و محرومیت چنین موضعی گرفته‌اند. اما در دو سوی اختلاف پراتیسیسم انقلابی و همراهی با توده‌ها، و "افاضات تئوریک"، بی‌عملی و کنار کشیدن از سرنوشت زحمتکشان نایستاده‌اند. اختلاف ما با این رفقا بر سر اینست که از نظر آنها در چنین تحول بزرگ جهانی، وقتی امکان تاثیرگذاری بر جهان واقعی وجود دارد، همیشه این انقلابیگری غیر کارگری است که مقدور و عملی بنظر می‌رسد، و انقلابیگری سوسیالیستی کارگری غیر مقدور و غیر پراتیکی تلقی می‌شود. اختلاف ما با این دسته از رفقا اینست که آنها فعالین جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر جهانی نیستند. این یک اختلاف قدیمی است.

ریشه‌های این اختلاف بسیار قدیمی تر است و در واقع باید گفت ذاتی حزب کمونیست ایران است. از ابتدا حزب کمونیست ایران بر چند حرکت معین اجتماعی در جامعه و چپ ایران تکیه داشت. جنبش ملی کرد در ایران یکی از اینها بود. اینکه چگونه فعالین جناح چپ جنبش ملی کرد (در هر چهار بخش کردستان) به کمونیسم روی آوردند، خود یک تاریخچه چند ده ساله دارد، و به تحولات جهانی و سیر کمونیسم در این قرن مربوط می‌شود. ما این نکته را ظرف چند سال اخیر مفصلا بررسی کرده‌ایم که چگونه در این قرن کمونیسم از پایه اجتماعی خود، جنبش طبقه کارگر، جدا شد و توسط جنبشهای اجتماعی غیر کارگری دیگر، جنبش مدرنیسم و صنعتگرایی بورژوازی، جنبشهای ضد امپریالیستی، ضد دیکتاتوری، رهائیبخش ملی اتخاذ گردید. ختم جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق به کارکرد کمونیسم و مارکسیسم برای جنبشهای دیگر قطعا پایان داد. حزب کمونیست ایران، جز یک رگه مارکسیستی در آن که در چند سال اخیر خود را تدقیق کرده و رشد بیشتری یافته، عمدتا بر مبنای کمونیسم همین جنبشهای غیر کارگری، جنبش ملی، جنبش ضد دیکتاتوری روشنفکران، تکیه دارد. بمیزان بی‌ربط شدن مارکسیسم و کمونیسم برای این جنبشها، حزب کمونیست ایران نیز به واقعیات اجتماعی بی‌ربط می‌شود. ملتهای تحت ستمی که در دهه شصت و اوایل هفتاد به تکرار تجربه چین و ویتنام برای رهائی خود چشم دوخته بودند، که در رقابت دو بلوک، شوروی را حامی و متحد طبیعی خود علیه دولت مرکزی دست‌نشانده امریکا می‌دیدند، امروز باید راههای دیگری بجویند، و تبیین این راههای تازه هیچ نیازی به مارکسیسم ندارد. برای این جنبشها کمونیسم هیچ راه حل پراتیکی ندارد. تکیه به مارکسیسم بعنوان یک جهان‌نگری، یک تئوری که می‌توان با اتکاء به آن به مسائل این جنبشها پاسخ داد برای رهبران این جنبشها اکنون امری تماما زائد است. محتوای "شکست کمونیست" و "پایان عصر کمونیسم" کنار گذاشته شدن کمونیسم از سوی این جنبشهای غیر کارگری است.

اما مارکسیسم و کمونیسم بعنوان تنها راه رهائی کارگران همچنان میماند. کمونیسم تنها وقتی "قابلیت عملی" و راهگشایی خود را نشان می‌دهد که توسط پایه اجتماعی خود، یعنی جنبش طبقه کارگر بدست گرفته شود.

بروز اختلافات اخیر در حزب کمونیست ایران بنظر من همین واقعیت پایه‌ای را منعکس می‌کند. در یکسو کسانی قرار دارند که واقعا طپش جنبش سوسیالیستی پراکنده، ضعیف، اما واقعی و بالقوه نیرومند طبقه کارگر

را حس میکنند. برای اینها رویدادهای چند سال گذشته نه تنها اعتماد به نظریه مارکسیسم را ضعیف نکرده، بلکه مصداق عینی هر گوشه از تئوریهای مارکس را تازه بهتر می بینند. پافشاری اینها بر تمامیت موضع مارکسیستی افزایش یافته. در سوی دیگر، کسانی قرار دارند که زیر فشار پراگماتیسم جنبشی غیر کارگری، جنبش ملی کرد، ناگزیرند در عمل حتی از موضع رادیکال سنتی جناح چپ این جنبش دور شوند.

نمونه رفیق مهتدی، بنظر من، موردی است که، در یک تند پیچ تاریخی، فشار پراگماتیسم جنبشی که او از فعالین سرشناس آنست، بر اعتقادات کمونیستی اش، غلبه میکند. تلاش رفیق مهتدی برای رادیکال کردن این جنبش، چیزی که قطعاً نیت اوست، تنها به نوسان بین گرایشات چپ و راست در ناسیونالیسم کرد منجر میشود. ناسیونالیسم چپ، ناسیونالیسم مشی توده ای، ناسیونالیسم ایجاد تحولات بزرگ اجتماعی با تکیه به نیروی توده ها، مدتهاست در جهان امروز به آخر خط و سترونی رسیده است. موضعگیری چپ و تلاش برای سوق دادن و تبیین چپ ناسیونالیستی از حرکت اخیر، تنها توجیه گر ناسیونالیسم رسمی باقی می ماند. در سطح انسانی، برای یک مبارز کمونیست این یک تراژدی فردی است، و من برای چنین رفیقی متاسفم.

۹ اوت ۱۹۹۱